

<https://dx.doi.org/10/30510/psi.2022/338555/3377>

A study and analysis of Ayatollah Sobhani's critical approach to the issue of the sequence of infinite wills and the eternal will of God

Abstract

The will and freedom of human actions and on the other hand algebra and involuntary actions are among the long-standing issues that not only thinkers and philosophers who have attracted the general public He has studied the method of the Ahl al-Hadith and the Ash'arites, and the philosophical method and material determinism, and in the matter of authority, including the school of the delegates and the matter between the two, and the school of existentialism. The aim of this study was to investigate and analyze Ayatollah Sobhani's critical approach to the issue of the sequence of infinite wills and the eternal will of God through a study-library method. The results showed that from the point of view of Ayatollah Sobhani, God has created the world with his will based on the system of cause and effect, and believing in the absolute will of God is not a matter of coercion. Sobhani believes that the divine will belongs to human free will and not to human actions. While the Ash'arites consider the subject of the divine will to be contrary to free will and in line with determinism, Sobhani, unlike the Ash'arites, considers the free will of man to be the subject of the divine will. Therefore, in his view, whatever the divine will is, it will not contradict human action, because God has placed the foundation on human freedom.

Keywords: Jafar Sobhani, algebra, free will, sequence of infinite wills, the eternal will of God.

بررسی و تحلیل رویکرد انتقادی آیت اله سبحانی درباره مساله تسلسل اراده‌های غیر متناهی و اراده ازلی خداوند

رضا زاشکانی^۱

عباس گوهری^۲

انشاء الله رحمتی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۰۷

چکیده

اراده و آزادی افعال انسان و از دیگر سو جبر و بی‌اختیاری افعال از جمله مسئله دیرپا است که نه فقط متفکرین و فلاسفه که عموم مردم را به خود جلب کرده است آیت اله سبحانی با تقریر مهم‌ترین مکاتب در مساله جبر از جمله جبر الهی به شیوه اهل حدیث و اشاعره و شیوه فلسفی و جبر مادی و در مساله اختیار از جمله مکتب اهل تفویض و امر بین الامرین و مکتب اگزیستانسیالیسم به بررسی آنها پرداخته است. این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل رویکرد انتقادی آیت اله سبحانی درباره مساله تسلسل اراده‌های غیر متناهی و اراده ازلی خداوند با روش مطالعه‌ای-کتابخانه‌ای انجام شده است. نتایج نشان داد از دید آیت اله سبحانی، خداوند با اراده‌ی خویش جهان را بر اساس نظام علت و معلولی آفریده است و باور به اراده‌ی مطلق خدا مایه‌ی جبر نیست. سبحانی عقیده دارد اراده‌ی الهی به اختیار انسان تعلق دارد نه به افعال انسان. در حالی که اشاعره، موضوع اراده‌ی الهی را مخالف با اختیار و همسو با جبر می‌دانند اما سبحانی بر خلاف اشاعره، اختیار انسان را موضوع اراده‌ی الهی می‌داند. بنابراین از نظر وی اراده‌ی الهی هرچه باشد با فعل انسان تناقض نخواهد داشت زیرا خداوند بنا را بر آزادی انسان قرار داده است.

کلیدواژه: جعفر سبحانی، جبر، اختیار، تسلسل اراده‌های غیر متناهی، اراده ازلی خداوند.

^۱ دانشجوی دکتری، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
 rezazashkani2021@gmail.com

^۲ دانشیار (نویسنده مسئول)، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
 A_gohari@iauctb.ac.ir

^۳ استاد، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
 N.sophia1388@gmail.com

مساله سرنوشت و آزاد و مجبور بودن انسان از جمله مقولاتی است که هرکسی بهره‌ای از تفکر دارد تمایل دارد که از آن مقوله راز گشایی نماید. زیرا از نظر حکمت نظری بحث در عالم هستی که منجر به بحث درباره افعال انسان می‌شود و این موضوع با سرنوشت و تقدیر انسان ارتباط تنگاتنگ دارد. از این نظر پرداختن به آن مهم و ضروری است. آزادی و جبر انسانی از مسائل دیرپا است که در تمام ادیان و مذاهب و تمدن‌ها به صورت یک دغدغه فکری مطرح بوده است. یکی از مسایل پیچیده و غامض علم کلام، مسئله جبر و اختیار است که تفسیرهای متنوع و گوناگون مسلمانان از آیات الهی و آشنایی مسلمانان با نحله‌های فکری روزگار خود اسباب شکل‌گیری مشرب‌های فکری مانند معتزله، اشاعره، قدریه و... شد. این نحله‌ها در مواجهه با افکار و با استناد به استدلال‌ات عقلی و نقلی به جبر مطلب و اختیار محض و امر بین امرین گرایش پیدا کرده به طور کلی نظریاتی که درباره افعال انسان در سه نظریه خلاصه می‌شود که عبارتند از: جبریون، مفوضه و امر بین امرین.

آیت‌الله جعفر سبحانی در تبیین جبر و اختیار در اندیشه بشر مکاتب جبر را به سه گونه: ۱- جبر الهی به شیوه اهل حدیث و اشاعره ۲- جبر الهی به شیوه فلسفی ۳- جبر مادی با جلوه گاه دوگانه جبر تاریخ و جبر از طریق مثلث شخصیت تقسیم می‌کند. از سوی دیگر مکاتب اختیار را به سه گونه تقسیم کرده است: ۱- اختیار در مکتب اهل تفویض ۲- اختیار به صورت امر بین الامرین در مکتب اهل بیت (ع) ۳- اختیار در مکتب اگزیستانسیالیسم.

ایشان برای بررسی و نقد جبر در مکتب اهل حدیث و اشاعره پنج انگیزه را از دیدگاه صاحبان فکر این مکاتب عنوان می‌کند که عبارتند از: ۱- توحید در خالقیت و این که در جهان جز خدا خالق نیست و گاهی از این انگیزه در کتاب‌های کلامی به «عموم قدرت» تعبیر می‌کند. ۲- علم پیشین و ازلی خدا نسبت به کائنات جهان و از آن جمله افعال انسان ۳- تعلق اراده گسترده و ازلی خدا بر تمام کائنات و این که آنچه در جهان رخ می‌دهد متعلق به اراده اوست ۴- قضا و قدر در کتاب و سنت و این که سرنوشت هر انسانی قبلاً در کتابی نوشته شده است ۵- آیات قرآنی که هدایت و ضلالت را از آن خدا دانسته و هرکس را بخواهد هدایت و هر که بخواهد گمراه سازد.

جبر تاریخ و جبر از طریق مثلث شخصیت دو جلوه جبر مادی است که در مکاتب جبر مطمح نظر آیت اله جعفر سبحانی بوده است. ایشان جبر تاریخ که با اصل آزادی انسان در تعیین و تغییر سرنوشت خود در تضاد است را مایه‌گیری از جهان بینی مادی و منطقی جدلی ماتریالیسم دیالکتیک می‌داند و گذشته بر این که با واقعیت عینی تاریخ بشر سازگار نیست زیربنای فلسفه سست دارد که از دیدگاه منطقی و برهان عقلی مردود است. در سه مکاتب اختیار؛ ایشان با بر شمردن دلایل عقلی و نقلی مکتب اهل تفویض به بررسی و نقد مدعای این مکتب می‌پردازد. سپس به اختیار در مذهب اصالت وجود یا اگزیستانسیالیسم پرداخته که این مکتب انسان را به عنوان موضوعی آزاد و خودتعالی دهنده تلقی کرده و به دو شعبه الهی و الحادی تقسیم بندی شده که به عقیده ایشان این مکتب همان پیامد ویرانگری را دارد که مکاتب جبر دارند. زیرا همان گونه که انسان اگر مجبور باشد هیچ‌گونه مسؤولیتی متوجه او نیست و سزاوار هیچ نوع کیفر و پاداش نمی‌باشد. اما در میان دو راه جبر و تفویض راهی سوم قرار دارد که اندیشه‌ای واقع بینانه است که از طرف پیشوایان مکتب تشیع ارائه شده و امر

بین‌الامرین نام دارد. آیت اله جعفر سبحانی ضمن تبیین این مکتب به بررسی و تحقیق درباره تقریرهایی از شارحان این نظریه می‌پردازد. هرگاه بگوییم اراده خدا بر تحقق فعلی از افعال انسان بدون هیچ قید و شرطی (اختیار و آزادی) تعلق گرفته است در این صورت اصل گستردگی اراده خدا مایه جبر خواهد بود؛ ولی اگر بگوییم متعلق اراده او بسان تعلق علم و خلقت او بر افعال بشر است و آن این که او خواسته است هر فعلی از فاعل آن با خصوصیات و ویژگی‌هایی که در فاعل موجود است، صادر شود، در این صورت چنین اصلی نه تنها مایه جبر نیست، بلکه پشتوانه اختیار است زیرا او خواسته است که حرارت از آتش، و رطوبت از آب، بدون اختیار صادر شود، ولی او درباره انسان خواسته که افعال اختیاری او با کمال حریت و آزادی از او صادر شود، بنابراین هرگاه فعل انسان به صورت جبر از او سرزند در این صورت است که مراد خدا از اراده او تخلف می‌پذیرد، و محال لازم می‌آید. این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل رویکرد انتقادی آیت اله سبحانی درباره مساله تسلسل اراده‌های غیر متناهی و اراده اذلی خداوند انجام شده است. سوال اصلی این پژوهش این است که دیدگاه آیت اله سبحانی درباره مساله تسلسل اراده‌های غیر متناهی و اراده اذلی خداوند چیست و نقد وارد بر آن کدام است؟ تحلیل و نقد تقریرات و نظرات انتقادی ایشان در باب مساله خطیر جبر اختیار در قالب مقاله جنبه نوآوری دارد و بدون تکرار می‌باشد.

تعاریف

اختیار

در تعریف اختیار گفته‌اند: «کون الفاعل بحیث ان یشاء یفعل و ان لم یشأ لم یفعل»؛ که ترجمه‌اش این می‌شود که اختیار به این معناست که اگر فاعل اراده کند که فعلی را انجام دهد بتواند آن را انجام دهد و اگر اراده نکند نتواند آن را انجام دهد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۶: ۳۰۸). علامه طباطبائی در تعریف اختیار می‌نویسد: «الملاک فی اختیاریه الفعل تساوی نسبة الانسان الی الفعل و الترتک» (طباطبائی، ۱۳۶۲: ۱۲۲). از نظر ایشان فعلی اختیاری است که ترجیح آن در اختیار فاعل باشد، یعنی فاعل کار هم بتواند آن را انجام بدهد یا ندهد علاوه بر آن فاعل تحت تاثیر غیر نباشد؛ در ضمن اگر عاملی غیر از خود فاعل موجب انجام فعل و یا خودداری از آن شود فعل اختیاری نبوده و جبری خواهد بود (طباطبائی، ۱۳۹۶، ۳: ۹۰-۹۱).

علامه طباطبائی در مبحث اختیار به تشریح ملاصدرا پرداخته و عقیده دارد که اختیار نیازمند داشتن دو چیز است: برخورداری از علم و داشتن غایت: انسان فاعل علمی است که داعی زائد بر ذات دارد و فعلی را انجام می‌دهد که به مصلحت آن علم دارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۶: ۳۰۸). به نظر علامه حقیقت اختیار این است که فاعل علمی به گونه‌ای باشد که فاعلیت وی تام و مستقل در تأثیر باشد و جبر خلاف آن. یعنی یا فاعل غیر علمی است یا فاعل با وجود علم به فعل، غیرمستقل در تأثیر است (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ۳: ۱۳). ملاصدرا معتقد است که انسان مضطر در اختیار خود است. به زعم علامه طباطبائی منظور از اینکه انسان مضطر در اختیارش است، این است که انسان بدون اختیار نیز مختار است. به عبارت دیگر انسان موجودی است که از نظر فطری، آزاد و مختار آفریده شده است. یعنی در مواجهه با هر کاری می‌تواند کاری را انجام دهد یا ترک نماید. علامه طباطبائی از اختیار انسان به آزادی تکوینی تعبیر می‌کند و می‌نویسد:

«آدمی در دارا بودن و و اتصاف به اصل اختیار ناچار است، ولی در کارهایی که منسوب به اوست و به اختیار از او صادر می‌شود، مختار است یعنی بر حسب فطرت خویش نسبت به فعل و ترک، مطلق العنان است و مقید

و پایبند (مغلول) هیچ یک از دو طرف نیست و این است مراد از آزادی تکوینی انسان» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ۲۰: ۲۶۷).

منظور از این مطلب که انسان در افعالش موجودی مجبور است، این است که انسان در افعال خود موجودی مختار و مستقل نیست و در فعلی که انجام می‌دهد داعی زائد بر ذات دارد و این غیر از جبر است (نصری، ۱۳۹۲: ۷۳). از نظر علامه طباطبائی، تفاوت میان فعل اختیاری و اجباری ناشی از اراده است و فاعل مجبور، فاعلی است که اگرچه نسبت به فعل خود علم دارد، اما فعل به اراده او نیست مانند این که انسان مجبور به انجام کاری باشد که به آن علم و آگاهی دارد (طباطبائی، ۱۳۶۲: ۱۷۲). ایشان عقیده دارند از حیث وجودی میان فعل اختیاری و فعل جبری تفاوتی نیست تا فاعل بالجبر غیر از فاعل بالقصد باشد؛ بلکه تنها در فعل جبری فاعل با عملی مواجه می‌شود که جز انجام آن راه دیگری وجود ندارد (نصری، ۱۳۹۲: ۷۴).

جبر

جبر به حالتی گفته می‌شود که انسان در انجام فعل، آزاد نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد جلب، جنبه‌ی سالبه‌ی آزادی و اختیار است. جبرگرایان نیز عقیده دارند انسان یا اصلاً فاعل نیست و یا اگر هست، فاعل مختار نیست. مکتب جبرگرایی دارای شاخه‌های متمایزی است که عبارت است از جبرگرایی علمی؛ جبرگرایی فلسفی؛ جبرگرایی کلامی. در برابر این نظریه، اختیارگرایی قرار دارد که مطابق آن افعال انسان اختیاری است. جبرگرایان معتقدند رفتارهای انسان که ظاهراً جنبه‌ی اختیاری دارند، در حقیقت هیچ تفاوتی با سایر کارهای طبیعی مانند تنفس کردن و تپش قلب و غیره ندارند (شهرستانی، ۱۳۸۴: ۹۷).

جبرگرایی علمی یکی از شاخه‌های جبرگرایی است که بنیاد آن فیزیک کلاسیک است که بر اساس آن همه پدیده‌های طبیعی و فیزیکی، معلول قوانین و علت‌های طبیعی است به صورتی که به هیچ وجه نمی‌پذیرد که معلول از پی یک علت نیاید به عبارت دیگر هر معلول دارای علتی است. از این رو در جبرگرایی علمی، همه چیز قابل پیش‌بینی است و چنانچه کسی به مجموعه علل و قوانین و سیر حوادث آگاه بود، می‌توانست همه‌ی رفتارهای انسان را به صورت قطعی پیش‌بینی نماید. به این دیدگاه «دترمینیسم»^۱ گفته می‌شود که هر گونه اختیار و آزادی و امکان را نفی نموده و از ضرورت و جبر دفاع می‌کند (باربور، ۱۳۸۹: ۵۵-۵۶). در برابر این گروه، فیلسوفان اختیارگرا فیزیک جدید (نظریه کوانتوم) را مطرح نمودند (همان: ۶۴). بنابراین باید توجه داشت که جبرگرایان علمی نظر خود را بر اساس فیزیک کلاسیک بنیان گذاشته‌اند در حالی که اختیارگرایان به فیزیک کوانتوم استناد می‌کنند.

منتقدان جبرگرایی عقیده دارند بسیاری از رفتارهای انسان اختیاری است بنابراین انسان، کارهایش را مطابق با اراده و علم خود و به نحو کاملاً ارادی انجام می‌دهد؛ چنانچه بخواهد، می‌تواند انجام دهد و اگر نخواهد، می‌تواند انجام ندهد از این رو، همین که فعلی ارادی باشد، اختیاری است؛ با این که خود اراده، می‌تواند ارادی نباشد (نصر، ۱۳۸۷: ۳۱). فقیهان و فیلسوفان شیعه معاصر همچون ابوالقاسم خوئی، محمد حسین نائینی، محمد باقر صدر، غلامرضا فیاضی عقیده دارند که چنین دیدگاهی نوعی جبرگرایی است و باید در مورد اصل علیت و فرآیند فعل اختیاری دلایل دیگری ارائه شود تا اختیار انسان، به خوبی تبیین شود (خوبی، ۱۳۶۸: ۹۱).

^۱. Determinism

در چارچوب علم کلام، جبرگرایان بر صفات الهی مانند توحید در خالقیت و فاعلیت تاکید می‌کنند و معتقدند با توجه به توحید خداوند در فعل و خلق، هر گونه فاعلیت از انسان ساقط است و تنها خدا فاعل حقیقی است (سبحانی، ۱۳۹۵: ۲۰۹). با توجه به چنین دیدگاهی جبرگرایی در علم کلام به دو دسته تقسیم می‌شود: جبرگرایی ناب که جنبه‌ی رادیکال‌تری دارد و هر گونه تاثیر انسان در پیدایش فعل را منکر است و آن را فقط به خداوند نسبت می‌دهد؛ و جبرگرایی معتدل که نقش قدرت انسانی را نیز در پیدایش فعل می‌پذیرد اگرچه در نهایت نیز انسان را فاعل و کننده آن فعل به حساب نمی‌آورد. بر همین اساس گروه‌های جبرگرای کلامی عبارتند از جهمی، نجاریه، ضراریه و اشاعره (شهرستانی، ۱۳۸۴: ۹۷).

آیت الله سبحانی :

جعفر سبحانی در سال ۱۳۰۸ در شهر تبریز متولد شد. تخصص وی در فقه، اصول، تفسیر و علم کلام است. در ۱۴ سالگی وارد مدرسه علمیه طالبیه تبریز شد. علوم ادبی را پیش حسن نحوی و علی‌اکبر نحوی، و بخشی از مَطول، منطق منظومه و شرح لمعه را در درس محمدعلی مدرس خیابانی شرکت کرد. با ظهور فرقه دمکرات به رهبری پیشه‌وری در سال ۱۳۲۵ش و تشکیل حکومت خودمختار در منطقه آذربایجان، آیت‌الله سبحانی به قم مهاجرت کرد و باقیمانده فرائد الاصول را در درس محمد مجاهدی تبریزی و میرزا احمد کافی و کفایه الاصول را در درس آیت‌الله گلپایگانی شرکت کرد. وی در فعالیت‌های سیاسی نیز از مبارزان و پیروان امام خمینی به شمار می‌رود. آیت‌الله سبحانی در کنار تحصیل دروس فقه و اصول به یادگیری فلسفه، کلام و تفسیر مشغول شد. در تبریز شرح قواعد العقائد را پیش سید محمد بادکوبه‌ای آموخته بود و در حوزه علمیه قم در درس‌های منطق و شرح منظومه و اسفار اربعه علامه طباطبایی شرکت کرد و همزمان، در جلسه شب‌های پنجشنبه و جمعه علامه طباطبائی حاضر می‌شد. او بعد از انتشار کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم به خواست علامه، کتاب اصول فلسفه را به عربی ترجمه کرد که نخستین جلد آن با مقدمه علامه طباطبایی به چاپ رسید. آیت‌الله سبحانی در زمینه آموزش و فرهنگ، فعالیت‌های بیشتری داشته است. تدریس، تألیف کتاب‌های درسی، تأسیس موسسه تخصصی کلام از جمله آن‌ها است. آیت‌الله سبحانی، از سال ۱۳۲۱ش درس‌های مقدماتی حوزه را تدریس را شروع کرد و بعدها ۷ سال کتاب مطول، چند دوره معالم و لمعتین، ۷ دوره فرائد الاصول شیخ انصاری، چند دوره مکاسب و کفایه و پنج مرتبه شرح منظومه را تدریس کرد. در سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ش وی و گروهی از فضلاء حوزه به رهبری برخی از مراجع وقت مجله، درس‌هایی از مجله مکتب اسلام را تأسیس کردند. سبحانی یکی از نویسندگان ثابت مجله بود. در حال حاضر نیز صاحب امتیاز آن بوده و مجله، تحت سرپرستی او منتشر می‌شود (جعفریان، ۱۳۹۳: ۴۲۳).

وی پنج دوره خارج اصول و هر دوره در ۶ سال، تدریس کرده و هم اکنون ششمین دوره آن را تدریس می‌کند. تقریرات یک دوره کامل آن در ۴ جلد به نام «المحصول فی علم الأصول» و «ارشاد العقول الی علم الاصول» منتشر شده است. او در سال‌های تدریس خارج فقه، این بخش‌ها را تدریس کرده است: کتب زکات، حدود، دیات، قضاء، مضاربه (دو بار)، مکاسب محرمه، خیارات، ارث، طلاق، نکاح و خمس. او همچنین کتاب اسفار اربعه را تدریس کرده است. آیت‌الله سبحانی همچنین به آموزش عقاید، رجال، درایه، تاریخ اسلام و تشیع، ملل و نحل، تفسیر و ادبیات پرداخته و برای هریک از آن‌ها کتاب‌هایی منتشر کرده است. شاگردان ایشان عبارتند از: رضا استادی، مهدی‌شب‌زنده‌دار، یوسف صانعی، علی ربانی گلپایگانی، عبدالحسین خسروپناه، مهدی هادوی تهرانی. آیت‌الله سبحانی در چهار رشته از علوم اسلامی رجال، عقاید، فرق و مذاهب

برای حوزه علمیه کتاب نوشت. در رشته عقاید، کتاب «المحاضرات فی الالهیات» (تلخیص کتاب ۴ جلدی «الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل» توسط علی ربانی گلپایگانی)، و درباره مذاهب اسلامی کتاب «بحوث فی الملل والنحل» را در ۸ جلد تألیف کرد، که خلاصه این دو کتاب، با دو کتاب دیگر او «کلیات فی علم الرجال» و «اصول الحدیث و احکامه» جزو کتاب‌های درسی رسمی طلاب حوزه علمیه قرار گرفته است. کتاب‌های الموجز، فروغ ابدیت، منشور جاوید (تفسیر موضوعی قرآن)، آیین وهابیت، منشور عقاید امامیه از جمله آن‌هاست. برخی از آثار او از کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه به‌شمار می‌رود.

علم الهی

علم الهی، در نظر غالب متألهان، علمی نامحدود است و خداوند ذاتی است آگاه به همه امور که نه تنها به امور گذشته و حال، بلکه بر تمام حوادثی که در آینده نیز رخ می‌دهند واقف است. حال، این پرسش بنیادین رخ می‌نماید که آیا باور به علم پیشین الهی با اعتقاد به اختیار و آزادی انسان سازگار است؟ پاسخ نهایی دانشمندان مسلمان برای این مساله به اجمال آن است که علم خداوند به رفتارهای اختیاری انسان، با وصف اختیاری بودن تعلق می‌پذیرد، یعنی خداوند می‌داند که رفتار خاصی از شخص معینی در زمان خاصی (در آینده)، به صورت اختیاری، سر می‌زند و چنین علمی نه تنها منافی اختیار نیست، بلکه آن را تأکید می‌کند.

پیش از آغاز بحث، لازم است که مقصود از دو مفهوم اساسی «علم الهی» و «اختیار» روشن گردد. اما ارائه تعریفی دقیق و جامع از این دو مفهوم کاری بس دشوار است، به ویژه آنکه در هر دو مورد دیدگاه‌های فلسفی متنوع و گاه متعارضی، وجود دارد. آنچه که در این مجال محدود گفتنی است، اشاره‌ای مختصر به پاره‌ای از ویژگی‌های علم الهی است که تقریباً مورد اتفاقند و پذیرفتن آنها برای شکل‌گیری بحث حاضر ضرورت دارد. علم الهی دارای ویژگی‌هایی است که عبارتند از: نامحدودیت، اطلاق، تعلق به جزئیات و خطاناپذیری. علم خداوند نامحدود است؛ در ابتدا همان است و در طول زمان تغییری نخواهد کرد. دانایی خداوند نیز نامحدود و مطلق است و از هرگونه محدودیت زمانی و مکانی مبرا است؛ گذشته، حال و آینده، از جهت آنکه معلوم خداوندند، یکسانند. حوزه آگاهی خداوند نه تنها شامل کلیات می‌شود، که جزئیات را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین، حوادث خاص در عالم و همچنین رفتارهای خاص آدمیان همگی در حوزه علم الهی قرار دارند. وقوع خطا در علم خداوند و عدم تطابق آن با واقعیت، عقلاً محال است. بنابراین، محال است علم خدا با متعلق آن، مثلاً یک رفتار خاص که در زمان معینی رخ می‌دهد، سازگار نباشد (رستمی، ۱۳۹۹: ۱۷۲).

یکی از انگیزه‌های اعتقاد به جبر، علم گسترده و پیشین خدا است که بر کلیه حوادث جهان، و از آن جمله افعال انسان‌ها احاطه دارد و چنین علمی از نظر برخی، مایه سلب اختیار و مجبور بودن بشر در کارهای اوست. در حقیقت علم خدا از نخست به کلیه حوادث و رخداد‌های که در جهان واقع می‌شود، تعلق گرفته است او از ازل می‌داند که فلان پدیده و فعل خاص در کدام روز و در چه شرایطی محقق و عملی خواهد بود؛ و چنانچه خداوند از اتفاقات آگاهی نداشته باشد نقص بر او وارد خواهد بود در حالی که خداوند موجودی منزه و عاری از نقص است اما تکلیف انسان و اختیار او چیست؟ در این صورت انسان یاد شده، از انجام یک کار ناچار و ناگزیر است و ترک آن برای او ممکن نیست، زیرا اندیشه امکان ترک، ملازم با این است که علم خدا صحیح و پا برجا نبوده و آمیخته با جهل بوده باشد، و این بر خلاف فرض انسان از خداست. آیت‌الله سبحانی در این مورد می‌نویسد: «اگر علم ازلی و پیشین خداوند سرچشمه جبری بودن افعال انسان‌ها باشد،

خداوند نیز فاعل مختار نخواهد بود، زیرا همان‌گونه که خداوند از ازل بر افعال انسان‌ها عالم و آگاه است، بر افعال خود نیز علم و آگاهی دارد و در این صورت اگر علم ازلی مایه سلب اختیار و مجبور بودن فاعل است، باید خدا را نیز فاعل و آفریدگار مجبور بدانیم. در حالی که خود کسانی که اعتقاد به مجبور بودن انسان هستند، نیز خداوند را فاعل مختار می‌دانند» (سبحانی، ۱۳۸۱: ۸۸). به عبارت دیگر، کسانی که علم ازلی الهی را نافی اختیار انسان می‌دانند تنها به اصل تحقق فعل انسان توجه نموده و از مبادی دور و نزدیک آن غفلت ورزیده‌اند، زیرا همان‌طوری که خدا از اصل صدور افعال فاعل‌های بی‌اختیار و دارای اختیار از ازل آگاه است، از خصوصیت آن فاعل‌ها و مبادی آنها نیز آگاه می‌باشد بنابراین خدا از ازل می‌داند که آتش، فعل خود را بدون آگاهی و اختیار و انتخاب انجام می‌دهد همچنانکه می‌داند که انسان آگاهانه و آزادانه به بخشی از کارهای خود تحقق می‌بخشد و از سویی، چون علم خدا واقع‌نما است و کوچکترین تخلف و خطایی به آن راه ندارد مقتضای این واقع‌نمایی این است که آتش در فعل خود بی‌اختیار، و انسان در کارهای خود مختار و آزاد باشد و این چنین علم پیشین درباره انسان نه تنها مایه مجبور بودن انسان نیست، بلکه به اختیار و آزادی او تحکیم می‌بخشد.

اراده

از دیدگاه علامه حقیقت اراده عبارت است از رابطه میان فاعل مرید و افعال مباشر وی. این رابطه که میان نفس انسان و فعل او برقرار است یک رابطه حقیقی است (طباطبایی، ۱۳۹۶، ۱: ۷۷) در میان همه صفات انسانی تنها صفتی که قابل انطباق بر اراده است، «صفت قصد» است و قصد هم که واسطه میان علم و تحقق فعل است، عبارت است از میل نفسانی فاعل به سوی فعل. اینکه آیا اراده همان شوق مؤکد یا متمایز از آن است، مورد اختلاف حکماست. "حاجی سبزواری" گاه اراده را همان شوق مؤکد می‌داند.

شوق مؤکدا اراده سما

عقیب داع درکنا الملایما

(انصاری شیرازی، ۱۳۹۱، ۴: ۲۸۳)

اما از نظر علامه طباطبائی اراده غیر از شوق مؤکد است، زیرا شوق هم به اعیان تعلق می‌گیرد و هم به افعال اختیاری انسان، در حالیکه اراده فقط تعلق به افعال اختیاری انسان پیدا می‌کند (نصر، ۱۳۸۷: ۱۳۲) "ملاصدرا" در برخی از آثار خود اراده را همان علم دانسته است، اما علامه معتقد است که مفهوم اراده غیر از مفهوم علم است و به روشنی در خود احساس می‌کنیم که اراده واسطه میان علم به فعل و تحقق آن است نه خود علم. در واقع این سخن علامه همان نظر "ابن سینا" است، زیرا وی نیز میان اراده و شوق تمایز قائل است. از نظر ابن سینا گاهی انسان نسبت به چیزی شوق پیدا می‌کند. اما اراده برای تحریک عضلات جهت تحقق فعل صورت نمی‌گیرد (ابن سینا، ۱۴۰۴، ۲: ۱۷۲). از نظر علامه اراده انسان به فعل اختیاری دیگران تعلق نمی‌گیرد، زیرا رابطه حقیقی و منطقی میان نفس انسان و فعل دیگران وجود ندارد. اراده به امر و بعث تعلق می‌گیرد و اگر بنا شود به فعل دیگری نسبت داده شود به صورت مجاز است (طباطبائی، ۱۳۹۶، ۱: ۷۸). از همین جاست که وی میان اراده تکوینی و اراده تشریحی تمایزی قائل نیست و در هر دو حالت اراده نه به دیگری بلکه به فعل مرید تعلق پیدا می‌کند. هرگاه متعلق اراده یک واقعیت خارجی و تکوینی باشد به آن اراده تکوینی گفته می‌شد و اگر متعلق آن امر و نهی به دیگری باشد، آن را اراده تشریحی می‌گویند. در واقع در اینجا نیز اراده به خود فعل مرید تعلق پیدا می‌کند که همان اقدام به امر و نهی است، نه بر فعل دیگری. به بیان دیگر اراده تشریحی همان

ارادهٔ تکوینی فاعل است که به فعل خودش تعلق گرفته، اما به این صورت که از دیگری چیزی را طلب می‌کند. در واقع از دیگری می‌خواهد که به خواسته او عمل کند. از نظر علامه ارادهٔ تشریحی به صورت مجاز و مسامحه از ارادهٔ تکوینی انتزاع می‌شود.

اراده الهی

یکی از مباحث مهمی که آیت‌الله سبحانی در کتاب جبر و اختیار به آن پرداخته است موضوع اراده‌ی خداست. از نظر وی خداوند انسان را خلق کرده و به او قدرت انتخاب و اراده داده است و انسان می‌تواند با اراده‌ی آزادی که خداوند به او عطا نموده میان افعال، دست به انتخاب بزند اما موضوعی که در این‌جا مورد بحث قرار گرفته «عنایت الهی» و «اعطای اراده به انسان» نیست بلکه خود «اراده‌ی الهی» می‌باشد. کلیه متفکران اسلامی از حکما و متکلمان (جز معتزله) کلیه پدیده‌های جهان را متعلق اراده خدا دانسته و چیزی را از قلمرو اراده او خارج نمی‌دانند و اصولاً معتقدند در قلمرو آفرینش ممکن نیست پدیده‌ای در جهان بدون اراده و خواست و یا قدرت و توان او تحقق پذیرد، و اصول توحیدی کاملاً با این نظریه موافق است. (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۰۶-۱۰۵). وی در بیان اراده‌ی الهی به دلایل عقلی و نقلی اشاره می‌کند که در زیر توضیح داده شده‌اند.

دلایل عقلی

وی در بیان دلایل عقلی به سه مورد اشاره می‌کند و دلیل اول را از ابوالحسن اشعری می‌آورد:

۱- عمومیت خلقت یا توحید در خالقیت: به مقتضای اصل نخست هیچ پدیده‌ای از قلمرو آفرینش و خلقت خدا بیرون نیست، و در جهان هستی خالق و آفریدگار «اصیل» و «مستقل» جز خدا نیست، و انسان اگر چه پدید آورنده افعال خویش است لکن به حکم این که همه پدیده‌های امکانی و از آن جمله انسان و افعال او مخلوق و آفریده خدا است، و آفرینش و ایجاد خدا همراه اراده و اختیار او است در این صورت افعال انسان متعلق اراده خدا می‌باشد (اشعری، ۱۹۵۵: ۴۷).

۲- «وجود امکانی» بدون استثناء وابسته و نیازمند به وجود واجب (خدا) است: و با توجه به اصل دوم، وجود امکانی سراسر فقر و نیاز است و نمی‌تواند بدون تکیه بر واجب جامه هستی بیوشد، فعل انسان نیز یک پدیده امکانی است که تعلق و وابستگی به «واجب الوجود» واقعیت آن را تشکیل می‌دهد، در این صورت چگونه می‌تواند فعلی بدون تکیه بر قدرت و اراده خدا در جهان تحقق پذیرد؟

۳- اراده خدا از صفات ذات او است: همان گونه که ذات خدا بر همه پدیده‌های هستی احاطه قیومی دارد (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ) اراده او نیز که از صفات ذاتی او است همه پدیده‌ها و از آن جمله افعال انسان را فرا می‌گیرد.

دلایل نقلی

سبحانی در این بخش به دلایل نقلی اشاره کرده و تعدادی از آیات را بیان می‌کند که اشاعره بر اساس استناد به آن‌ها دلایل خود را عرضه می‌نمایند:

۱- وَمَا تَشَاوَنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: نمی‌توانید چیزی را اراده کنید مگر آن که خدا بخواهد (تکویر: ۲۹، دهر: ۳۰). سبحانی عقیده دارد در این آیه، نادرستی این تصور بیان شده است که انسان در افعال ارادی خود وابسته و نیازمند به خدا بوده و اراده او به مشیت خداوند منتهی می‌گردد. وی در ادامه به سخنی از علامه طباطبایی استناد می‌کند: کارهای اختیاری انسان همان گونه که بدون واسطه مورد اراده و خواست خدا واقع نشده است (آن گونه که جبریون پنداشته‌اند) ولی به طور کلی نیز از قلمرو اراده خدا بیرون نیست (آن گونه که مفوضه انگاشته‌اند) بلکه انسان خود بر کارهای اختیاری خویش اراده دارد لکن اراده‌ای وابسته و غیر مستقل (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۰: ۱۴۳).

۲- وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: هیچ انسانی ممکن نیست ایمان بیاورد مگر به اراده و خواست خدا (یونس: ۱۰۰). در کشور وجود و نظام هستی کسی جز خدا، فاعلیت اصیل و مستقل ندارد و اگر برخی از پدیده‌ها آثار و افعالی دارند به اذن و مشیت الهی می‌باشد و یکی از رخدادهای این نظم، ایمان به خدا از روی اراده و اختیار است، و سبب و عامل پیدایش آن، که انسان و قدرت و اراده اوست تنها به اذن و اراده خدا می‌تواند به عنوان عامل و مؤثر آن به شمار آید (همان، ۱۰: ۱۲۰).

۳- مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْئَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ: هر نخلی را که بریدند و یا آن را بر ریشه‌های خود رها کردید، همگی به اذن خداوند بوده است (حشر: ۵). معلوم است که بریدن و نبریدن نخله‌ها به عنوان نمونه گفته شده است و در حقیقت هدف آیه بسیار گسترده‌تر است و آن این که بشر آگاه باشد که افعال و کردار او بدون مشیت و اذن خداوند صورت نمی‌پذیرد (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۱۰).

وی سپس به چند حدیث نیز اشاره می‌کند که در آن‌ها اراده‌ی الهی مورد بحث قرار گرفته است:

۱- رسول خدا (ص): آن کس که می‌اندیشد که خیر و شر (چه در مورد کارهای اختیار انسان و چه در موارد دیگر) بدون خواست و مشیت خدا تحقق می‌یابد پس خدا را از قدرت نامحدود و حکمرانی مطلق بیرون کرده است (مجلسی، ۱۳۶۳، ۵: ۶۴).

۲- امام صادق (ع): خداوند عزیزتر و تواناتر از آن است که در قلمرو حکمرانی (نامحدود) او چیزی که اراده او به آن تعلق نگرفته است صورت پذیرد (همان: ۶۴).

۳- ای انسان به مشیت و اراده من کارهای مورد خواست خود را اراده می‌کنی (صدوق، ۱۳۹۴: ۱۳).

این دلایلی است که سبحانی در مورد اراده‌ی الهی آورده است اما نکته‌ی مهم این‌که وی عقیده دارد باور به اراده‌ی مطلق خدا مایه‌ی جبر نیست و در ادامه توضیحات خود را ارائه می‌دهد. وی در انتقاد به اشاعره بیان می‌کند اگر چه مسئله گستردگی اراده خدا مورد تصدیق عقل و نقل است، ولی برداشتی که اشاعره از این اصل کرده‌اند کاملاً ناستوار است و شیوه استدلال آنان و نحوه پاسخگویی به آن با مسئله «توحید در خالقیت» و مسئله «گسترده‌ی علم پیشین خدا» یکی است زیرا درست است که افعال بشر به عنوان پدیده‌های امکانی متعلق قدرت و اراده خدا می‌باشد و درست است که آنچه مورد اراده تکوینی خدا است، حتماً واقع می‌شود، ولی باید دید اراده او به چه چیز تعلق گرفته است در اینجا است که مجبور بودن انسان و یا آزادی و اختیار او روشن می‌گردد (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۱۳).

سبحانی در استدلال خود به موضوع مهمی اشاره می‌کند؛ این‌که اراده‌ی الهی به اختیار انسان تعلق دارد نه به اعمال و افعال انسان؛ در حالی که اشاعره، موضوع اراده‌ی الهی را جبر می‌دانند اما سبحانی بر خلاف آنان موضوع اراده‌ی الهی را اختیار انسان می‌داند. بنابراین از نظر وی اراده‌ی الهی هرچه باشد با فعل انسان تناقض نخواهد داشت زیرا خداوند بنا را بر آزادی انسان قرار داده است.

سبحانی عقیده دارد هرگاه بگوییم اراده خدا بر تحقق فعلی از افعال انسان بدون هیچ قید و شرطی (اختیار و آزادی) تعلق گرفته است در این صورت اصل گستردگی اراده خدا مایه جبر خواهد بود، ولی اگر بگوییم متعلق اراده او بسان تعلق علم و خلقت او بر افعال بشر است و آن این‌که او خواسته است هر فعلی از فاعل آن با خصوصیات و ویژگی‌هایی که در فاعل موجود است، صادر شود، در این صورت چنین اصلی نه تنها مایه جبر نیست، بلکه پشتوانه اختیار است زیرا او خواسته است که حرارت از آتش، و رطوبت از آب، بدون اختیار صادر شود، ولی او درباره انسان خواسته که افعال اختیاری او با کمال حریت و آزادی از او صادر شود، بنابراین هرگاه فعل انسان به صورت جبر از او سرزند در این صورت است که مراد خدا از اراده او تخلف می‌پذیرد، و محال لازم می‌آید (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

استدلال آیت‌الله سبحانی جنبه‌ی اجتماعی نیز پیدا می‌کند اگرچه وی در این مورد سخنی نگفته است. با توجه به نظرات ایشان، خداوند انسان را آزاد خلق کرده و به او نیروی اراده و اختیار داده است؛ انسان باید با مسئولیتی که دارد و البته با بهره‌گیری از آموزه‌های الهی مسیر درست را انتخاب کند از این رو افعال نیک انسان ناشی از عقل و پیروی از آموزه‌های الهی است و افعال بد نیز به علت انحراف انسان از مسیر صحیح رخ می‌دهد و این مساله هیچ منافاتی با اراده‌ی مطلق الهی ندارد زیرا اراده‌ی حضرت حق، بر اختیار انسان قرار گرفته است. از این رو افعالی مانند ستمگری، قتل، جنایت، شکنجه، تجاوز، دزدی و دروغ در نتیجه‌ی اراده‌ی انسان و فاصله‌گرفتن از آموزه‌های الهی صورت می‌گیرد و بر عکس آن افعالی مانند مهربانی، عطف، بخشش، تعهد و راستگویی در نتیجه‌ی اراده‌ی انسان و عمل کردن به آموزه‌های الهی انجام می‌پذیرد.

نکته‌ای که آیت‌الله سبحانی به آن رسیده‌اند انسان آزاد است اما در استدلال‌های فلسفی خویش تماما اشاره به انسان به عنوان یک فرد دارد و در مورد انسان‌های آزاد به مثابه یک جامعه صحبتی نمی‌کنند. به عبارت دیگر ایشان به پیامدهای اجتماعی فلسفه‌ی خود هیچ‌گونه اشاره‌ای نمی‌کنند و بحث را از حوزه‌ی فردی انسان به حوزه‌ی اجتماعی بسط نداده‌اند. نکته این است که انسانی که در حوزه‌ی فردی مختار است و در پرتو عنایتی که خدا به وی داشته و آزادی را به او عطا نموده مسئول است؛ در حوزه‌ی اجتماعی باید چگونه باشد؟ آیا انسانی که بوسیله‌ی خدا مختار آفریده شده و خداوند به او نعمت آزادی داده است می‌تواند در جامعه در بند انسان‌های دیگر باشد؟ محدودیت‌های آزادی و اراده‌ی انسان در اجتماع چیست و انسان تا چه اندازه در افعال خود مختار است؟ از آنجا که آیت‌الله سبحانی وارد مساله‌ی اجتماعی اراده‌ی انسان و خدا نشده‌اند پاسخی نیز به این سوالات داده نشده است. ایشان با توانایی و ذکاوت منحصر به فرد خود اثبات کردند که فعل ارادی انسان با اراده‌ی الهی منافاتی ندارد اما محدوده‌ی سخن خود را به اجتماع نکشاندند.

روش تحقیق :

این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و به لحاظ گردآوری اطلاعات، روش اسنادی و از طریق مطالعه مراجع و منابع معتبر انجام شده و اطلاعات به دست آمده به صورت توصیفی - تحلیلی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

یافته ها :

اندیشه‌ی آیت‌الله سبحانی در حوزه جبر و اختیار

آیت‌الله سبحانی در کتاب ارزشمند «جبر و اختیار» به صورت جامع به بررسی دیدگاه‌های اشاعره پرداخته است. وی ورود به مسأله را با بحث تاریخی آغاز می‌کند و در نقد دیدگاه جبرگرایان می‌نویسد: «تقدیر توأم با مجازات با اصل عدل و داد سازگار نیست و باید یکی از دو اصل را بپذیریم یا عدل الهی و یا قضاء و قدر توأم با مجازات و شکنجه و جمع میان این دو امکان پذیر نیست» (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۵). سبحانی به پارادوکس مهمی اشاره می‌کند. در یک سوی این پارادوکس، تقدیر الهی قرار گرفته و در سوی دیگر آن اراده‌ی انسان به عنوان فاعلی صاحب اختیار؛ این نکته در درک مسأله‌ی جبر و اختیار بسیار حائض اهمیت است. اگر خداوند چیزی را مقدر کند آیا انسان می‌تواند آن را انجام ندهد؟ محدوده‌ی اختیار انسان کجاست؟ تقدیر الهی چه نقشی در عمل انسان دارد و اگر فعل انسان، تقدیر الهی است پس عقوبت گناه و پاداش ثواب چه دلیلی دارد؟ سبحانی با نقل این روایت به دنبال گشودن بحث در مورد جبر و اختیار است. ایشان اگرچه بیان می‌کند که در ادامه‌ی کتاب به صورت مبسوط به این مسائل می‌پردازد اما به صورت کوتاه، نظر خود را بیان می‌کند: «تعلق اراده خدا بر افعال بندگان به صورتی است که آنان را در مقام عمل، مقهور و مجبور نمی‌سازد و به حریت و آزادی آنها آسیبی نمی‌رساند» (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۷). وی در همین ابتدای کتاب بر این عقیده است که قانون جهان نه بر جبر مطلق و نه اختیار مطلق بنا شده است بلکه راه سومی نیز وجود دارد؛ این‌که اراده‌ی الهی انسان را مجبور به انجام کاری نمی‌کند و خداوند انسان را آزاد آفریده است.

وی روایت‌های بسیاری را نقل می‌کند که در مطابق آن، امویان به شدت اندیشه‌ی تقدیرگرایی را تبلیغ می‌کردند؛ البته این تبلیغ، بنیاد فلسفی نداشت بلکه از جنبه‌ی توجیه وضع موجود صورت می‌گرفت زیرا امویان تلاش داشتند تا با تبلیغ جبرگرایی، صدای مخالفان خود را خاموش کنند. به عبارت دیگر فلسفه در حکومت اموی، پشتیبان اقدامات خلیفه‌ی وقت بود و جبرگرایی نه به عنوان ایده‌ی فلسفی بلکه به عنوان تئوری توجیه‌کننده‌ی ظلم مورد بهره‌برداری سیاسی قرار گرفته بود. سبحانی عقیده دارد جبرگرایی در دوره‌ی اموی به نوعی تبدیل به «مذهب رسمی» شده بود. سبحانی عقیده دارد اگرچه امویان به شدت به دنبال تبلیغ جبری‌گری بودند اما در مقابل آنان حضرت علی (ع) در فضایی به دور از اغراض سیاسی با این عقیده مخالفت می‌کرد (همان: ۲۱). وی اسامی برخی از کسانی را که با عقیده‌ی جبری‌گری مخالف بوده‌اند بیان می‌کند: معبد جُهَنی، غیلان بن مسلم دمشقی و واصل بن عطاء (همان: ۲۲). این‌ها اسامی برخی از پرچمداران اصل اختیار، در اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم است و آنچه می‌توان به آنان نسبت داد، مسأله مخالفت با جبری‌گری است، نه مخالفت با قضاء و قدر و نه مسأله وانهادگی انسان به خود و اگر پس از مرور زمان در مکتب اعتزال، اندیشه وانهادگی انسان به خویش پرورش یافت، نمی‌توان آن را به این افراد نسبت داد، زیرا مکتب اعتزال روز نخست، دارای اصول و ضوابط خاصی نبود بلکه به مرور زمان بر اصول آن افزوده شد و در زمان جبائیان (ابوعلی و ابوهاشم) که از شخصیت‌های برجسته معتزله در اوائل قرن چهارم می‌باشند، به صورت یک مکتب کامل درآمد (همان: ۲۳).

وی در ادامه پس از بررسی جبر و اختیار در اندیشه‌ی صحابه به بحث پیرامون «جبر در عصر تدوین حدیث» می‌پردازد. وی به نقش نهاد سیاست در بهره‌گیری و سوء استفاده از فلسفه‌ی جبرگرایانه و عوامل فرهنگی- مذهبی اشاره کرده و می‌نویسد: «اگر چه حکومت امویان در گسترش جبر در میان مسلمانان عامل مؤثری بشمار می‌رود، ولی علت گسترش، منحصر به آن نبوده، بلکه عامل دیگری در این مورد از تأثیر بیشتری برخوردار می‌باشد، و آن احادیثِ قَدَر است که در میان مسلمانان به صورت احادیثِ نبوی شایع گردید و قرن دوم اسلامی که عصر تدوین حدیث است، شاهد پخش آن می‌باشد» (همان: ۲۶). به عبارت دیگر جبرگرایی در اسلام دارای دو مرحله است. در مرحله‌ی اول، بنی‌امیه اقدام به اشاعه‌ی این تفکر و جعل حدیث نمود و در مرحله‌ی دوم، احادیثِ قَدَر در قرن دوم میان مسلمانان پخش شد. یکی از این احادیث از کتاب صحیح مسلم نقل می‌شود: «فرشته‌ای که مأمور نطفه‌ها، در رحم مادر است، عرض می‌کند خدایا این فرد شقی است یا سعید، آنگاه نوشته می‌شود و کردار و اجل و روزی او ثبت می‌گردد، و نامه زندگی، پیچیده می‌شود، نه بر آن افزوده می‌گردد و نه از آن کاسته می‌شود» (سبحانی، ۱۳۸۷: ۲۷).

بنابراین می‌توان گفت جبری‌گری در جامعه‌ی اسلامی از بالا به پایین تزریق شده است یعنی ابتدا حکومت با امیال سیاسی اقدام به ترویج آن نموده و در مرحله‌ی بعد احادیث اقدام به ترویج آن به عنوان یک فرهنگ، میان مردم نموده است. از سوی دیگر جبرگرایی اشاعره اگرچه بر بنیادهای عقل‌گرایانه قرار داشت اما سیاست و احادیثِ قَدَر نیز به رشد آن کمک زیادی کردند تا اندازه‌ای که تا چهارده قرن این اندیشه سیطره‌ی خود را بر فلسفه‌ی اسلامی حفظ کرده بود. سبحانی عقیده دارد تا قرن چهاردهم، تب جبر، محیط‌های اسلامی را فرا گرفته و مکتب اشعری بی‌چون و چرا مورد تأیید دانشمندان اهل سنت بود (همان: ۳۳). نخستین کسی که این سد را شکست و مذهب اختیار را در محیط اهل سنت عنوان کرد و از آن جانبداری نمود، استاد فقیه، شیخ محمد عبده (۱۳۲۳-۱۲۶۶) بود که در رساله توحید خود آشکارا با عقیده جبر مخالفت نمود و آن را مخالف با ندای فطرت و درک خرد و شرایع آسمانی دانست (سبحانی، ۱۳۸۷: ۳۳). بنابراین اولین اقدام جدی در مقابل جبرگرایان، ۱۴ قرن پس از آغاز اسلام صورت گرفت؛ حرکتی که از کشور مصر آغاز شد. سبحانی در برابر دیدگاه جبرگرایانه‌ی اشاعره از نظریه امر بین‌الامرین دفاع می‌کند. وی در مورد جبر و اختیار، مسیر دیگری را طی می‌کند که نه جبر است و نه اختیار؛ بلکه دیدگاهی مابین آن‌هاست. وی عقیده دارد این مکتب، زاده‌ی آموزه‌های اهل بیت (ع) است. این مکتب، امر بین‌الامرین نام دارد. مقصود آنان این است که افعال انسان‌ها در حقیقت هم به خدا و هم به انسان منتسب است و هر دو در تحقق آن مؤثر می‌باشند، نه انسان می‌تواند در خارج از اراده و سلطنت خدا کاری صورت دهد و نه خدا انسان را بر انجام کاری مجبور می‌سازد (همان: ۴۳).

علم پیشین خدا

آیت‌الله سبحانی در این بخش در مورد علم الهی سخن می‌گویند. از نظر ایشان علم گسترده خدا بر تمام کائنات از اصول قرآنی و فلسفی است و معنی صحیح آن مؤکد اختیار انسان می‌باشد ولی به خاطر برداشت غیر صحیح، نزد اشاعره مایه جبری‌گری شده است (همان: ۸۲). ایشان در مورد استدلال اشاعره می‌نویسند از نظر اشاعره: «علم خدا از نخست به کلیه حوادث و رخدادهایی که در جهان واقع می‌شود، تعلق گرفته است او از ازل می‌داند که فلان پدیده و فعل خاص در کدام روز و در چه شرایطی محقق و عملی خواهد بود، در این صورت انسان یاد شده، از انجام آن کار ناچار و ناگزیر است و ترک آن برای او ممکن نیست، زیرا اندیشه

امکان ترک، ملازم با این است که علم خدا صحیح و پا برجا نبوده و آمیخته با جهل بوده باشد، و این بر خلاف فرض ماست که خدا بر همه چیز از ازل آگاه است» (سبحانی، ۱۳۸۷: ۸۲).

وی در این کتاب به دو عامل اول می‌پردازد و سه عامل دیگر را مورد بررسی قرار نمی‌دهد. وی برای بررسی دلیل اول به آرای قاضی عضدالدین ایجی استناد می‌کند. ایجی عقیده داشت آنچه را خدا می‌داند که بندگان او انجام نخواهند داد، انجام آن برای آن‌ها محال است زیرا در غیر این صورت علم او واقع نما، نخواهد بود، و آنچه از اعمال آن‌ها که علم به تحقق آن دارد، انجام آن برای آن‌ها واجب و حتمی بوده، و ترک آن محال می‌باشد و در غیر این صورت علم خدا به جهل متقلب خواهد بود، در این صورت افعال انسان‌ها پیوسته میان دو حالت دور می‌زند: ۱. ممتنع و محال، ۲. واجب و حتمی، و چیزی که از دایره امتناع و وجوب بیرون نباشد، فعل اختیاری نخواهد بود در نتیجه چیزی که دامنگیر قائلان به «خلق اعمال» شده بود، دامنگیر مخالفان این اصل نیز خواهد بود هر چند نه از جهت خلقت اعمال بلکه از جهت علم پیشین خدا که به افعال انسان رنگ امتناع یا وجوب می‌بخشد (ایجی، ۱۳۲۵، ۸: ۱۵۴).

ایجی در استدلال خود ارتباط میان علم خدا و اعمال بندگان را برقرار کرده است و عمل بنده در صورتی انجام خواهد شد که خدا آن را بداند و چنانچه خدا آنچه را بداند که بندگان انجام نمی‌دهند انجام آن برای بندگان محال است در غیر این صورت با صفت دانش مطلق خدا ناسازگار خواهد بود و این صفت با نقص مواجه خواهد شد. سبحانی در پاسخ به استدلال ایجی می‌گوید: علم خدا کاملاً واقع نما بوده و سر سوزنی هم خطا به آن راه ندارد ولی باید دید، متعلق علم خدا چیست؟ و خداوند از ازل به افعال انسان علم دارد و از ازل می‌داند که هر فعلی از فاعل خود با خصوصیت و ویژه متناسب با آن سر می‌زند مثلاً می‌داند که آتش به صورت اضطرار می‌سوزاند و قلب انسان و دستگاه گوارش او، به صورت یک امر اجباری حرکت نموده و افعال خاص خود را جلوه‌گر می‌سازد حال اگر صدور افعال و آثار این فاعل‌های طبیعی، در واقعیت خارجی این گونه نباشد یعنی صدور آن‌ها از مبادی خود بر اساس اختیار استوار باشد، اینجاست که علم خدا نارسا بوده و واقع نما نخواهد بود (سبحانی، ۱۳۸۷: ۸۹).

سبحانی در استدلال خود به این مسأله اشاره می‌کند که خداوند عالم مطلق هستی است اما هر چیزی خصوصیت خاص خود را دارد به عنوان نمونه آتش همواره می‌سوزاند و خداوند از ازل به این مسأله آگاه است اما چنانچه سوزاندگی آتش بر اساس اختیار خود آتش باشد (یعنی گاهی بسوزاند و گاهی نسوزاند)^۱ در این حالت علم خدا نارساست.

سبحانی در ادامه استدلال می‌کند که خدا از ازل می‌داند که فاعل‌های مختار و آزاد، کارهای خود را آزادانه و بر اساس انتخاب و اختیار انجام می‌دهند، مثلاً موحدان و ملحدان به پرستش و الحاد خود، بر اساس اختیار جامه عمل می‌پوشند، و اگر این دو فعل در واقعیت خارجی به صورت دیگر باشد یعنی بدون اراده و اختیار تحقق پذیرد، در این صورت است که علم ازلی واقع نمایی خود را از دست داده و به اصطلاح علم خدا به جهل مبدل می‌گردد (همان: ۸۹).

سبحانی در این بخش از استدلال‌های خود به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره می‌کند و آن این است که خداوند که عالم مطلق و آگاه کامل است می‌داند که انسان اراده دارد و کارهای خود را با اختیار انجام می‌دهد. در این جا دیگر اراده‌ی خدا مطرح نیست بلکه آگاهی خداوند مورد بحث قرار می‌گیرد. خداوند به عنوان خالق مطلق جهان انسان را خلق کرده و به ویژگی‌های او آگاهی کامل دارد از این رو می‌داند که انسان دارای اراده و اختیار است؛ با توجه به این استدلال می‌توان نتیجه گرفت که از نظر سبحانی، خداوند انسان را با اراده و اختیار خلق کرده است و انسان در برابر رفتار و اعمال خویش به او پاسخ‌گو خواهد بود. این مهمترین نکته در استدلال‌های آیت‌الله سبحانی است. در این استدلال، تحقق فعل، اهمیتی ندارد بلکه نکته‌ی مهم خالقیت خداست و این که خداوند، اراده و آزادی انسان را نیز خلق کرده است. همان طوری که خدا از اصل صدور افعال فاعل‌های طبیعی و غیر طبیعی از ازل آگاه هست، از خصوصیت آن فاعل‌ها و مبادی آن افعال نیز آگاه می‌باشد (سبحانی، ۱۳۸۷: ۹۰).

یکی از روش‌هایی که آیت‌الله سبحانی در مورد مبحث جبر و اختیار دارند استفاده از آرای فلاسفه در تایید نظریه‌ی خود است. در همین مبحث به استدلال‌های ملاصدرا، حکیم سبزواری و آیت‌الله طباطبایی استناد می‌کند. صدرالمتهلین عقیده دارد علم و آگاهی خدا هر چند در سلسله اسباب صدور فعل از انسان قرار دارد ولی مقتضای علم الهی این است که فعل انسان با قدرت و اختیار او انجام پذیرد، زیرا قدرت و اختیار او نیز در سلسله اسباب و علل آن فعل قرار گرفته است (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ۶: ۳۸۵). حکیم سبزواری نیز می‌گوید اختیار برای انسان یک امر ضروری و حتمی است و اگر صدور افعال او به مرز ضرورت و لزوم می‌رسد این ضرورت از قدرت و اختیار وی نشأت گرفته و هرگز با اختیار او منافات ندارد. انسان مظهر اسماء و صفات خدای قادر و مختار بالذات است، پس چگونه می‌شود مظهر او، فاعل مجبور باشد؟ (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۷۶).

علامه طباطبایی نیز می‌نویسد: خدا از هر پدیده‌ای با خصوصیات و ویژگی‌هایی که دارد، آگاه است و از افعال اختیاری انسان با همین ویژگی (اختیاری بودن) از ازل آگاه است و در این صورت ممکن نیست افعال اختیاری انسان به صورت غیر اختیاری انجام شود» (زیرا لازمه آن انقلاب در علم خدا بوده و علم او واقع نما نخواهد بود) (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۳۱۸).

بنابراین می‌توان گفت آرای آیت‌الله سبحانی در مسأله‌ی علم پیشین خدا در امتداد آرای ملاصدرا، ملاحظاتی سبزواری و علامه طباطبایی است. از نظر آن‌ها علم الهی این‌گونه اقتضا می‌کند که فعل انسان با قدرت و اختیار خود انسان انجام پذیرد. بنابراین از نظر آیت‌الله سبحانی تضادی میان علم خدا و فعل انسان وجود ندارد زیرا خداوند بر اساس علم خود به انسان نیروی اراده داده و انسان می‌تواند میان افعال خود دست به گزینش‌گری و انتخاب بزند. بنابراین سبحانی با این اندیشه‌ی اشاعره که عقیده دارند چیزی در جهان آفرینش بدون اراده خدا صورت نمی‌پذیرد و آنچه در جهان رخ می‌دهد از قلمرو اراده او بیرون نیست و در نتیجه پدیده‌ها و رخدادها (و از آن جمله افعال انسان) مراد خدا بوده، و اراده ازلی بر تحقق آن‌ها تعلق گرفته است مخالفت نموده است.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

جبر و اختیار از مهمترین، قدیمی‌ترین و حساس‌ترین مباحث فلسفه و کلام است. اهمیت و حساسیت این مسأله از بُعد دینی و کلامی به این دلیل است که با مسائل اراده، استطاعت، قدرت، علم خداوند به افعال

بندگان، مخصوصاً خلق افعال و قضا و قدر و طلب و اراده، پیوندی تنگاتنگ دارد. در مباحث کلامی، آنجا که از تعلق علم و اراده و قدرت خداوند به افعال بندگان و خلق افعال سخن به میان می‌آید، این مسئله مطرح می‌شود که آیا در افعال بندگان، علم و اراده و قدرت خداوند مؤثر است و قدرت انسان در آن تأثیری ندارد و در واقع خداوند خالق و فاعل افعال انسان‌هاست یا نه؟ کسانی که علم و اراده و قدرت خداوند را در افعال بندگان مؤثر، و خلق (پدید آوردن) را از اوصاف انحصاری او می‌دانند و نسبت خلق را به انسان به هیچ وجهی روا نمی‌دارند، به جبر قائل می‌شوند. در مقابل اینان، کسانی که در انسان به اراده و قدرت مؤثر در ایجاد و انجام فعل عقیده دارند و او را خالق و فاعل افعالش می‌شناسند، به اختیار قائل‌اند. تا کنون دانشمندان اسلام در مورد مسأله‌ی جبر و اختیار نظرات مختلفی را ارائه کرده‌اند.

بخشی از متکلمان مانند اشاعره نظام علت و معلولی را قبول ندارند و خدا را جایگزین علت و معلول قرار می‌دهند و هر چیزی را مخلوق قدرت و اراده او می‌شمارند. سبحانی در پاسخ به این مسأله بیان می‌کند خداوند با اراده‌ی خویش جهان را بر اساس نظام علت و معلولی آفریده است و باور به اراده‌ی مطلق خدا مایه‌ی جبر نیست. سبحانی عقیده دارد اراده‌ی الهی به اختیار انسان تعلق دارد نه به افعال انسان. در حالی که اشاعره، موضوع اراده‌ی الهی را مخالف با اختیار و همسو با جبر می‌دانند اما سبحانی بر خلاف اشاعره، اختیار انسان را موضوع اراده‌ی الهی می‌داند. بنابراین از نظر وی اراده‌ی الهی هرچه باشد با فعل انسان تناقض نخواهد داشت زیرا خداوند بنا را بر آزادی انسان قرار داده است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۹۵۵)، کتاب اللمع فی الرد علی اهل الزيغ و البدع، مصر: شرکه مساهمه مصریه.
۳. ایجی، میر سید شریف (۱۳۲۵)، شرح المواقف، ناشر: الشریف الرضی، مکان چاپ: افست قم.
۴. باربور، ایان (۱۳۸۹)، اختیار، قانون علیت و دترمینیسم، ترجمه محمدحسن قردردان قراملکی، انسان پژوهی، دینی سال هفتم، بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره ۲۳، صفحات ۴۷-۷۰.
۵. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۸)، أجود التقریرات، قم: کتاب‌فروشی مصطفوی.
۶. زاهدی، جمشید (۱۳۹۳)، ترجمه قسمتی از کتاب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین نوشته اشعری، علی بن اسماعیل، پایان‌نامه: دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
۷. سبحانی، جعفر (۱۳۸۷)، جبر و اختیار: بررسی مکاتب جبر و اختیار از دیدگاه قرآن و اصول فلسفی، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
۸. سبزواری، ملاهادی (۱۴۱۷)، شرح المنظومه، تهران: نشر ناب.
۹. شهرستانی، عبدالکریم (۱۳۸۴)، توضیح الملل: ترجمه الملل و النحل، ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی، تهران: اقبال.
۱۰. طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۶)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، چاپ بیست و ششم، تهران: انتشارات صدرا.
۱۱. طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۲)، نه‌ایه الحکمه، قم: جامعه مدرسین.

۱۲. طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴)، میزان، قم:جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۱۱)، المباحث المشرقیه فی علم الالهیات و الطبیعیات، قم: بیدار.
۱۴. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۵۳)، الاربعین فی اصول الدین، حیدرآباد (دکن)، مطبعه مجلس دائره المعارف العثمانیه.
۱۵. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۸۷)، اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
۱۶. ملاصدرا (۱۳۶۳)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه، ج ۳، بیروت: دارالاحیا التراث العربی.
۱۷. ملاصدرا (۱۹۸۱)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه، ج ۶، بیروت: دارالاحیا التراث العربی.
۱۸. نصر، سید حسین (۱۳۸۷)، صدرالمتألهین شیرازی و حکمت متعالیه، مترجم: حسین سوزنچی، تهران: ناشر: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
۱۹. نصری، عبدالله (۱۳۹۲)، جبر و اختیار از دیدگاه علامه طباطبائی، حکمت و فلسفه، دوره ۹، شماره ۳۶، صفحات ۷۱-۸۲.